

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در بررسی روایت علل الشرایع بود. روایت را خواندیم و سند روایت را بررسی کردیم، که روایت از حیث سند اشکالی ندارد.

بررسی دلالت روایت

اما از حیث دلالت؛ چند نکته در بررسی دلالتی این روایت وجود دارد. نکته‌ی اول این است که آیا از این روایت ما تفضیل ذاتی رجال بر نساء را استفاده می‌کنیم؟

در روایت دارد که آن یهودی از پیامبر (ص) سؤال کرد «ما فضل الرجال علی النساء؟». حضرت هم در بیان پاسخ به این سؤال یک تشبیهی را فرمودند، فرمودند: «كفضل السماء علي الارض»، معنای این کلام این است که اثر وجودی رجال، بیش از نساء است، همانطور که اثر وجودی آسمان، بیش از زمین است. همانطور که آسمان یک حفاظی برای زمین است، رجال هم نسبت به نساء چنین حکمی را دارند.

پیامبر دو تشبیه فرموده‌اند؛ یکی «كفضل السماء علي الارض»، دوم «كفضل الماء علي الارض»، هیچیک از این دو تشبیه دلالت ندارد که تفضیل رجال بر نساء به تفضیل ذاتی است، فقط همین مقدار دلالت دارد که اثر وجودی آسمان، بیش از زمین است، اثر وجودی آب، بیش از ارض است، اثر وجودی رجال هم بیش از نساء است.

در ادامه‌اش هم که «فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ وَالرِّجَالُ تُحْيِي النِّسَاءَ...»، اینها همه مؤید همین مطلب است.

آن تشبیهی که در مباحث قبل هم عرض کردیم که اگر بپرسند پدر نسبت به پسر چه فضیلتی دارد، فضیلت ذاتی که ندارد، فضیلتش این است که سعه‌ی آثار وجودی و دائره‌ی وجودی او بیشتر از آن است، به وسیله‌ی او، پسر حفظ می‌شود. اما بگوییم آب یک فضیلت ذاتی دارد، که نسبت به ابن خودش راجح باشد. و چه بسا این که او مرجوح است، به حسب اختلاف موارد، مختلف می‌شود. و إلا از نظر انسانیت نمی‌توانیم بگوییم این آب ذاتاً انسانیتش بیش از انسانیت ابنش هست. این راجع به قسمت

اول روایت.

یعنی اینکه در نظامی که الان قرار داده شده، پدر، عهده دار امور بچه است، بچه امور پدر را عهده دار نیست، همین اندازه تفضیل دارد و همین تفضیل سبب می شود که یک احکام و حقوقی هم وجود داشته باشد. اما از جهت انسانیت نمی توان گفت چون این پدر است انسانیتش ذاتاً بر بچه مقدم است.

در آن تشبیهات آسمان و زمین و آب و زمین حرف وجود دارد (چون بعضی از آقایان از این روایت، فضیلت ذاتی مرد بر زن را استفاده کرده اند). عرض کردم در خود این تشبیه، آسمان فضیلت بر زمین دارد، اما یعنی آسمان که فضیلت دارد بر زمین از چه جهتی؟ از جهت این است که آثار او بیشتر است، آثار او مهمتر است، اما معنایش فضیلت ذاتی نیست.

ادامه روایت دارد: «قَالَ الْيَهُودِيُّ لِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ هَكَذَا قَالَ النَّبِيُّ (ص) خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ مِنْ طِينٍ وَ مِنْ فَضْلَتِهِ وَ بَقِيَّتِهِ خُلِقَتْ حَوَاءُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ فَأَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ قَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا أَلَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحِضْنَ وَ لَا يُمْكِنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْقَذَارَةِ وَ الرِّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطَّمْثِ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدٌ؛ اینجا خود این فقره ی روایت با آیات شریفه سازگاری ندارد.

نسبت به فقره «أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ آدَمُ»؛ ما چند آیه بر خلاف آن داریم، یک آیه این است که «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» (سوره بقره: آیه 36). آیه ی دیگر «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ» (سوره اعراف: آیه 20)؛ شیطان هر دو را وسوسه کرد. این هم بر خلاف ظاهر روایت است، که بگوییم معنای آیه این باشد که شیطان اول حوا را وسوسه کرد، بعد از طریق حوا، آدم وسوسه شد، بلکه شیطان هر دو آنها را وسوسه کرد. یا «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا»، اسنادش به خود شیطان است، شیطان این دو را گمراه کرد.

یک آیه ی دیگر هم داریم «قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (سوره اعراف: آیه 23)، که هر دو این را گفتند.

بله، فقط یک آیه داریم که در آن آیه دارد: «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (سوره احزاب: آیه 35). آیا معنای این آیه این است که آدم عصیان کرد و حوا عصیان نکرد؟ آیه چنین مفهومی ندارد. با اینکه ما می دانیم هر دو عصیان کردند، چون آیه می فرماید «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ».

تذکر اخلاقی

– واقعاً از این آیه ی «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» نکات خیلی مهمی در باب اخلاق می توان استفاده کرد که از نظر اسلام انسان را از خود گناه نهی نمی کند، بلکه از نزدیک شدن به گناه نهی می کنند، یعنی انسان طوری است که نزدیک گناه برود، گناه می کند، نفس انسان طوری است که به گناه که نزدیک شود وارد گناه می شود. این ضعف در انسان وجود دارد. لذا انسان باید خودش را همیشه از دایره ی گناه دور نگه دارد و نزدیک نشود.

دقت کنید اینکه می گویند خلوت اجنبی و اجنبیه حرام است، برای اینکه غالباً منجر به مفسده می شود، گرچه مجرد خلوت ولو با علم به عدم وقوع مفسده حرام نیست، اما شیطان در کمین است و منتظر است فرصت گناه پیش آید.

علی ای حال؛ درست است در این آیه ی شریفه، عصیان را به آدم اسناد داده، اما این معنایش این نیست.

بنابراین نکته ای که ما داریم این است که این قسمت روایت با این آیات قرآن سازگاری ندارد. این که «أَوَّلُ مَنْ أَطَاعَ النِّسَاءَ

آدم»، یعنی آدم تحت تأثیر حوا قرار گرفت و حوا او را به معصیت وادار کرد. این با آیات شریفه سازگاری ندارد.

نکته‌ی مهم این است که ممکن است کسی بگوید چطور ما روایاتی داریم که روایات سندش هم درست است، اما آنها را رد می‌کنیم؟

عرض می‌کنیم چون دلالت روایت مطابق با فتاوای عامه است، این روایت تقیه صادر شده است. چون سائل، یهودی است. یهودی‌ها اعتقادات عجیبی دارند حتی نسبت به زنها، در همین زمان هم شاید همینطور باشد. اصلاً در تعبیر خودشان این تعبیر را دارند، «المرأة لعنة»؛ ترجمه‌ی عربی آنچه که در عهد قدیم اینها آمده این است اینها معتقد هستند که زن عنوان ملعون را دارد و بر طبق آنچه که در عهد قدیمشان آمده، معتقدند که حوا آدم را به معصیت وادار کرد.

این مطابق ظاهر آیات شریفه‌ی ما نیست و اصلاً این یهودی که این را در اینجا مطرح کرده و اینها چون یک مقداری مطابق با نظرات خود آنهاست، همین سبب ضعف در حجیت دلالت این روایت می‌شود.

نکته‌ی بعد این است که در ادامه روایت دارد: «وَقَدْ بَيَّنَّ فَضْلَ الرَّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ فِي الدُّنْيَا لَا تَرَى إِلَى النِّسَاءِ كَيْفَ يَحْضَنَ وَلَا يُمَكِّنُهُنَّ الْعِبَادَةُ مِنَ الْفَقَارَةِ وَالرَّجَالُ لَا يُصِيبُهُمْ شَيْءٌ مِنَ الطُّمَثِ»؛ دقت کنید یک روایتی است که اگر واقعاً پیامبر فرموده، باید ببینیم معنایش چیست؟ اگر بپرسند چرا مردها مقدم بر زنها هستند؟ بگوییم اسلام جواب می‌دهد که چون زنها عادت ماهیانه دارند و امکان عبادت تام ندارند، اما مردها اینطور نیستند. آیا این درست است؟ چطور از آن طرف زنها پنج سال زودتر از مردها به تکلیف می‌رسند، در این پنج سال که آنها به تکلیف می‌رسند و عباداتشان نزد شارع معتبر است، چه می‌فرمایید؟ در همان ایام طمث، مگر همه‌ی فقهای اسلام نمی‌گویند اگر زن در محل عبادتش بنشیند و مشغول ذکر باشد، ثواب عبادت را به او می‌دهند؟ اینها چیزهایی نیست که انسان بتواند حتی ظن به این پیدا کند که از پیامبر و مثل پیامبر چنین چیزی صادر شده باشد. اگر هم صادر شده، شاید برای اغنای یهودی بوده نه به عنوان یک نظر کامل دینی باشد.

به نظر ما دلالت روایت، دلالت مخدوشی است و نمی‌شود این روایات را دلیل قرار داد.

بنابراین این روایت از جهت دلالت موارد زیادی برای خدشه دارد و چون دلالتش را مضطرب می‌دانیم ولو سندش، سند صحیحی است، نمی‌توانیم به آن استناد کنیم.

نتیجه بحث اعتبار رجولیت در مفتی

پس تا اینجا بحث ما در این بود که آیا مفتی می‌تواند زن باشد یا نه؟ و آیا رجولیت معتبر است؟ چهار دلیل اقامه شد بر اعتبار رجولیت، که ملاحظه فرمودید مخدوش بودند. از این طرف سه یا چهار دلیل اقامه کردیم بر اینکه زن می‌تواند مفتی هم باشد، که ادله‌اش را قبلاً مفصل گفتیم. نتیجه عرائض ما در اینجا از نظر بحث علمی این شد که ما نمی‌توانیم منعی برای إفتاء زن قائل باشیم. این از نظر بحث علمی، حالا تا سایر جهات دیگرش بررسی شود.

بررسی شرط طهارت مولد در مفتی

یکی از شرائط دیگر که برای مفتی گفته‌اند این است که مرجع تقلید و مفتی نباید متولد از زنا باشد. دلیل بر این مدعا چیست؟

ما در ادله‌ی تقلید هیچ دلیلی بر این مدعا نداریم. یعنی دلیلی که بگوید مرجع تقلید نباید متولد از زنا باشد نداریم. نه اجماعی در

کار است، نه دلیل خاصی در روایات بر این معنا داریم. تنها چیزی که هست، مسئله‌ی اولویت قطعی است در باب امام جماعت. آنجا گفته‌اند امام جماعت، باید متولد از زنا نباشد.

برخی بزرگان مثل والد بزرگوار ما (دام ظلّه) فرموده‌اند ما به اولویت قطعی استفاده می‌کنیم که مفتی و مرجع تقلید نمی‌تواند متولد از زنا باشد.

نقد استاد محترم بر دلیل والد بزرگوارشان

در بحث گذشته ملاحظه فرمودید که ما در این اولویت خدشه کردیم. در مسئله‌ی امامت جماعت یک جهاتی وجود دارد، خود اینکه کسی می‌خواهد به عنوان امامت جماعت نماز بخواند، آن جهات تبعیدی در باب نماز برای ما قطعی بودن این اولویت را تضعیف می‌کند. نمی‌توانیم بگوییم اولویت قطعی وجود دارد.

علاوه اینکه اولویت قطعی در صورتی است که ما بگوییم مرجعیت منصب است، در حالی که قبلاً گفتیم مرجعیت منصب نیست. باز تکرار می‌کنم که ما باید ذهنمان را از آنچه که الان در جامعه وجود دارد خالی کنیم. مثلاً یک کسی در خانه خودش هست، اصلاً نمی‌خواهد اداره‌ی امور مردم را هم داشته باشد، یک نفر هم می‌خواهد از او تقلید کند، اصلاً بحث منصب در کار نیست. همانطور که رآوی بودن منصب نیست، مرجعیت هم به حسب اولی خودش عنوان منصب را ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم مفتی، عنوان منصب را دارد. لذا این اولویت قطعی‌ای که ادعا شده مخدوش است.

بیان مرحوم خوئی

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در کتاب تنقیح از راه منقصت وارد شده و فرموده‌اند کسی که متولد از زنا است یک منقصتی در اوست و کسی که می‌خواهد مرجع و مفتی باشد، نمی‌تواند چنین منقصتی را داشته باشد.

آیا این دلیل ایشان درست است یا نه؟

نقد استاد محترم بر کلام محقق خوئی

اولاً فرمایش ایشان مبتنی است بر این که ما مسئله مرجعیت را منصب بدانیم، بعد بگوییم هر چیزی که موجب منقصت این منصب است، نباید باشد، این یک.

ثانیاً: اشکال دوم که اشکال مهمتری است این است که این دلیل اخص از مدعا است. زیرا اگر در بین مردم مطرح باشد که این متولد از زنا است، این منقصت است. مردم می‌گویند یک آدمی که از زنا متولد شده، ما چطور فتوای او را بگیریم، در حالی که مدعا اعم است، یعنی ما می‌خواهیم بگوییم ولو مردم هم ندانند، اما کسی که خودش می‌داند این مشکل را دارد، این حق تصدی إفتاء را ندارد.

کجای این منقصت است؟ این یعنی منقصتی که مردم ببینند و آن را نقصان حساب کنند. فرض این است که نقصان نیست، فرض این است که فقط خودش می‌داند و بقیه اصلاً به این موضوع آگاهی ندارند.

بحث ما این است آیا شما می‌فرمایید متولد از زنا به حسب الواقع نباشد؟ به حسب الواقع ممکن است در بعضی از فروض منقصت نباشد، چون مراد شما از این منقصت، منقصت ذاتی که نیست، که بگویید این منقصت ذاتی با این مقام مرجعیت سازگاری ندارد. می‌گویید مرجعیت، یک مقام اثباتی در بین مردم است. مردم هم می‌گویند کسی که ولد الزنا است نمی‌شود از او فتوا بگیریم. بنابراین این دلیل أخص از مدعا می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین